

بدون کمک پزشکی زایمان می‌کردند. نرخ مرگ و میر کودکان (در روسیه. م) بالاترین نرخ در اروپا بود. اگر زنان بعد زایمان در خانه می‌ماندند این به معنی اخراج بود.^۱

بلافاصله بعد انقلاب، حکومت جدید شوروی احکامی را تصویب کرد که با آن‌ها پرداخت یکسان به زنان قانونی شد. ۸ ساعت کار روزانه مورد تأیید قرار گرفت. به زنان روح (جرات.م) داده شد که کار کنند و بنابراین در زندگی اجتماعی با حقوق مساوی شرکت نمایند. فقط این گونه می‌توانستند آن‌ها در حالت عدم وابستگی اقتصادی به مرد و خانواده زندگی نمایند. قوانین حمایتی برای مادران حامله و یک مرخصی مادری مقرر گردید، اقداماتی که باز امروز حدود ۸۰ سال دیرتر در کشورهای پیشرفته شبیه آن‌ها را جستجو می‌کنند. در امریکا که گفته می‌شود آزادترین کشور روی زمین است تا به امروز هیچ مرخصی مادری قانونی، مقرر نشده است.

الکساندرا کولتای در صدر این کوشش‌ها قرار دارد. او به عنوان یک مبارز مارکسیست سالیان متمادی برای رهایی زن، درکی عمیق از ستم ویژه بر زن را تکامل می‌دهد. او در نوشته‌هایش تحلیل مفصلی از وضعیت زن در تکامل اجتماعی سرمایه‌داری به کمونیسم ارائه کرده است. او اولین زن تاریخ بود که به عنوان عضو حکومتی شناخته شده است. کولتای برای کمیساریای خلق در تامین اجتماعی انتخاب شده بود. در این کار، او سهم عظیمی از نظر عملی و نظری در رهایی فردی و جنسیتی زن داشته است. او درباره قانون‌گذاری جدید نوشت:

«دولت برای همه زنانی که کار بدنی می‌کنند، ۱۶ هفته مرخصی زایمان را تضمین می‌کند. زنان شاغلی که کار طراحی یا فکری می‌کنند، ۱۲ هفته مرخصی زایمان دارند. مقدار حقوق مرخصی با متوسط درآمد تاکنونی مطابق است... مادران شیرده در طی ۹ ماه اول بعد از زایمان مضافاً یک کمک مالی دریافت می‌دارند. این پول

شیر با نصف تعرفه حداقل مزد ماهانه در محل زندگی مطابق است. علاوه بر این هر مادر حقی دارد روی یک جیره لوازم کودک ...»^{۱۱}

بلشویک‌ها این گونه عمل کردند اما نه فقط در رابطه با وضعیت زن در دنیای کار، بلکه هم چنین در زندگی سیاسی و اجتماعی. تبعیض قضائی از زنان بلافاصله پایان یافت، بدین طریق که ازدواج اجباری لغو گردید و جدائی‌های تاکنونی در وضعیت بچه‌های حاصل از ازدواج و خارج از ازدواج منسوج شد. قانون طلاق لیبرالیزه شد و روسیه آزادترین سرزمین عمل طلاق گردید. در سال ۱۹۱۸ بزرگ‌ترین رقم جدائی را داشته است - بسیاری از ازدواج‌ها که در تزارسم تحت اجبار منعقد گردیده بود بلافاصله بعد از نیرو گرفتن قانون جدید خاتمه داده شدند. به زنان مطلقه از طرف دولت کمک مالی پرداخت می‌شد تا آن‌ها بتوانند کاری و امکانی برای نگهداری کودکان‌شان پیدا کنند. قوانین تا آن زمانی، که زندگی جنسی را تنظیم می‌کردند لغو گردید. هم‌جنس‌گرایی مانند دیگر روابط جنسی محسوب گردید و تا زمانی که شائبه جنائی در آن نمی‌رفت به خاطر آن هیچ کس تحت فشار قرار نمی‌گرفت. زنان حق استفاده از وسایل جلوگیری‌کننده از حاملگی را به دست آوردند، حتی را کسب کردند که در هیچ کشور دیگری وجود نداشت یعنی حق سقط جنین آزاد و قانونی را به دست آوردند. گرچه امروزه در ایالات متحده امریکا حق سقط جنین وجود دارد، اما با وجود این فقط در ۱۳ ایالت از ۵۰ ایالت آمریکا به زنانی که خود توان تامین مخارج سقط جنین را ندارند کمک مالی پرداخت می‌گردد.

لنین توانست در سال ۱۹۱۹ با سربلندی تمام به این دستاوردهای انقلاب بازنگری کند:

«وضعیت زن را در نظر می‌گیریم. هیچ حزب دموکراتیکی در جهان و هم چنین حتی یک جمهوری بورژوائی پیشرفته در این دهه در این باره یک صدم آن چه را که ما در اولین سال مسلط شدنمان

انجام داده‌ایم، انجام نداده است. از قوانین پایه‌ای درباره عدم تساوی حقوق زنان، درباره انحصار طلاق، تشریفات توهین‌آمیزی که به آن مربوط بود، درباره عدم شناسایی کودکان خارج از ازدواج، درباره جستجو درباره پدران‌شان و غیره. قوانینی از این دست در همه کشورهای متمدن، از وقاحت بورژوازی و سرمایه‌داری به مقدار زیاد وجود دارد، ما در واقعی‌ترین مفهوم کلمه هیچ سنگ روی سنگ نگذاشته‌ایم (کوتاهی نکرده‌ایم. م.)^{۱۲}

موقعیت برابر سیاسی و هم‌چنین حقوقی زن توانست بلافاصله تغییر داده شود، اما اگرچه زن از نظر قضائی و اقتصادی دارای برابری حقوق است، باز هم همواره فشار کار خانگی را در خانواده تحمل می‌کند. رها کردن زن از این قید و بند سنت‌های کهن و خانواده نیاز به کوشش‌های مداوم‌تر دارد. می‌شود شرایط مادی را فراهم ساخت و بازتولید اجتماعی را قانون‌مند کرد و بار مسئولیت کار خانگی زنان را کاهش داد، مانند آن چه که لنین پیش برده است.

اما هرچه بیشتر ما زمین را از کثافت جامعه بورژوازی قدیمی پاکیزه نموده‌ایم، تا جایی که برای ما واضح شده است که، این تنها شخم زمین برای کشت است اما باز خود کاشتن نیست.

زن با وجود همه قوانین رهاسازی مثل قبل برده خانگی باقی می‌ماند. چون که مورد ستم قرار می‌گیرد، بی‌تفاوت می‌شود، از خرده کاری اقتصاد خانگی حقیر می‌شود، در آشپزخانه و اتاق کودک به بند کشیده می‌شود و نیروی خلاقه‌اش را با یک کار به طور وحشیانه غیرمفید، پست و اعصاب خرد کن بی‌روح و مایوس کننده به هدر می‌دهد. رهاسازی واقعی زن، کمونیسم واقعی، آن جا آغاز می‌شود، جایی و زمانی که مبارزه توده‌ای (تحت رهبری پرولتاریای در حکومت) علیه این خرده کاری اقتصاد خانگی یا

درست‌تر، تغییر شکل عظیم در جهت اقتصاد بزرگ سوسیالیستی
آغاز گردد.^{۱۳}

تشکیلاتی ایجاد شدند که می‌باید زنان را از بار کار خانگی رها می‌ساختند:
رستوران‌های عمومی، رختشوی خانه‌ها، مهد کودک‌ها و کودکستان‌ها و
مراکز تمام وقت نگهداری کودکان، خانه مادران و غیره. برای بلشویک‌ها
روشن بود که خانواده به عنوان محل اعمال زور بر زن، وقتی می‌تواند ملغی
گردد که کار خانگی در حیطة انتظامات جمعی نهاده شود. تروتسکی کاملاً
در این مفهوم فکر می‌کرد، "نمی‌توان خانواده را، از بین برد، باید آن را با
چیزی جانشین کرد."^{۱۴}

در رابطه با پیشرفت مشخص در مبارزه با گسستن از "آشپزخانه و ازدواج"
الکساندرای کولنتای در سال ۱۹۲۳ گزارش داد:

«از پائیز ۱۹۱۸ که ما در کلیه شهرها آشپزخانه‌های عمومی خلق را
به تحقق در آوریم، بودجه خانواده از طریق آشپزخانه‌های عمومی
شوراهای محلی و نهار مجانی کودکان و جوانان به جلو رانده
می‌شود... در سال‌های ۲۰-۱۹۱۹ تقریباً تمام جمعیت پترزبورگ و
۶۰ درصد جمعیت مسکو از طریق آشپزخانه‌های عمومی خلق
پذیرائی شدند. در سال ۱۹۲۰ دوازده میلیون انسان در شهرها به
اضافه بچه‌ها، به وسیله آشپزخانه‌های عمومی خلق پذیرائی شدند...
در هیچ کشور دیگری مثل جمهوری کارگری ما این قدر اشکال
سکونت جمعی وجود ندارد، کمون‌های سکونتی جمعی، خانه‌های
خانوادگی و به ویژه هم آپارتمان‌هایی برای زنانی که تنها زندگی
می‌کنند توسط ما به طور گسترده فراهم شده است... کمون‌های
مسکونی با هیزم و الکتریسیته تأمین می‌شوند، در اکثر کمون‌های
مسکونی علاوه بر این یک آشپزخانه جمعی و یک منبع آب گرم
وجود دارد. کارهای نظافت توسط نظافت‌چی‌های استخدام شده

انجام می‌یابد و در بعضی از کمون‌های مسکونی یک رختشوی‌خانه مرکزی، یک کودکانستان یا یک مهد کودک وجود دارد.^{۱۵}

در سال ۱۹۲۰ در مسکو ۴۰ درصد همه خانه‌ها یا محل‌های سکونت اشتراکی یا خانه‌های کمونی با واحدهای مجزا بودند.^{۱۶}

مسائل زندگی روزمره

با این اقدامات انقلاب به شرایط اولیه اساسی نایل شده بود، شرایطی که برای زن شرکت فعال در زندگی اجتماعی را امکان پذیر ساخت. زنان به ویژه در شهرها توانستند به طور مستقل و به نحوی که تاکنون بی سابقه بود هر شیوه ممکن شکل زندگی مانند مادری، اشتغال، و زندگی با پارتنر را تشکیل دهند. تغییرات انقلابی در بنیان جامعه، مجموعه روبنای ایدئولوژیک جامعه کهنه سرمایه‌داری را به زیر سؤال کشید. در اساس آن‌ها فقط توانستند ایده‌های نوین در باره زندگی باهمی اجتماعی را تکامل دهند.

الکساندرا کولتای در سال ۱۹۲۳ نوشت:

«روی هم رفته با پیروزی اصول و ایده‌آل‌های کمونیستی در بخش سیاست و اقتصاد، می‌باید لزوماً انقلابی در نگرش به جهان، در احساسات، و در فرهنگ معنوی انسان‌های کارکن هم به وقوع به پیوندد.»^{۱۷}

در سال‌های انقلاب، زنان به عنوان عامل فعال تاریخ صفحه به صفحه با مردان علیه استثمار و ظلم مبارزه کرده بودند. با وجود این هم زمان به خاطر روندهای تاریخ‌نویسی جدید، رد پاهای فشار روحی و روانی سال‌های متمادی را روی آگاهی‌شان تحمل می‌کردند.

کولتای به وضوح آن چه را که تقریباً هر زن مستقل کارکنی سابقاً تجربه می‌کرده توصیف می‌کند: "او در درونش به خاطر آگاه‌شدن به منیت خود، به جایگاه خود در جمع و به رابطه‌اش با مرد، دست و پنجه نرم می‌کرد."^{۱۸۰}

تازه با مسائل مربوط به زندگی خانوادگی، خود ارزش‌مندی زن، رابطه زن و مرد و معمای عشق، دعواها آشکار شد. قدیمی‌ها دیگر مناسب نیست و جدیدی‌ها تازه در حال تشکیل شدن است. کولتای اولین سال بعد انقلاب روسیه را به عنوان یک فاز در حال گذار که در آن ایدئولوژی بورژوازی و سوسیالیستی با هم برای مرگ و زندگی گلاویز بودند، ترسیم می‌کرد.

الکساندرا کولتای به عنوان اولین زن انقلابی با کمک ماتریالیسم تاریخی به طور دقیق تحلیل کرده است که چگونه شرایط مادی‌ای که تحت آن زندگی می‌کنیم، با مسائل اخلاق، روابط مابین انسانی و جنسیت به هم مربوطند. اخلاق یک بخش تاریخی غیرقابل تفکیک ایدئولوژی هر طبقه مسلط است. برای آگاه‌شدن از اخلاق طبقه مسلط، انسان باید علایقش را هم مانند وظایف اقتصادی‌اش بشناسد.

در سرمایه‌داری هدف انحصاری تولید، افزودن سودهای طبقه مسلط است. بر عکس آن در سوسیالیسم تولید در خدمت برآورد نیازهاست.

در تنظیمات جامعه سرمایه‌داری، علاقه سلطه‌گران این است که نیروی کار را به بالاترین حد استثمار نماید. برای این کار آن‌ها سعی می‌کنند همه حوزه‌های زندگی را منقاد منافع خود بنمایند. کل نگرانی، هم برای شاغلان و هم برای کودکان آن‌ها و پیران را، به خانواده تحت عنوان واحد اصلی بازتولید، منتقل می‌کنند. خانواده باید به طور خصوصی بار مسئولیت کارخانگی، مراقبت و پرورش را تقبل کند. بعد در خانواده زن وجود دارد که سه جانبه تحت فشار است، به عنوان زن خانه‌دار، مادر و کارگر مزدبگیر. برای زنان، مزدهای ناچیز و وابستگی اقتصادی به مردان، تارهای اقتصادی‌ای هستند که زن را به خانه و اجاق خوراک‌پزی گره می‌زنند.

فشار اقتصادی، ایدئولوژی سرمایه‌داری را با وظایف "ویژه زنانه" زن توجیه می‌کند. در این وضعیت نوعی عکس‌العمل بین ایدئولوژی بورژوازی و بنیان اقتصادی‌ای که بر آن مستقر است آغاز می‌شود. از طرف دیگر ایده‌های مربوط به دون‌پایگی زنانه خود را روز به روز با وابستگی اقتصادی واقعی زن صحنه می‌گذارند.

طبقه مسلط می‌کوشد حتی احساس عشق را برای علایق خاص خویش مورد استفاده قرار دهد. او برای تثبیت ایدئولوژیکی کارکرد اقتصادی خانواده، عشق و ازدواج را به یک مفهوم هم معنی تبدیل می‌کند. عشق هم جنس‌گرایانه یا عشق خارج از ازدواج با معیار اخلاق او، اشکالی از زندگی مشترک با حداقل ارزش هستند. هم زمان ایده‌آلش چند جانبیگی احساس عشق ازدواج تک همسری را انکار می‌کند. کلک می‌زند که عشق در اصل یک احساس غیرقابل تجزیه می‌باشد که برای همیشه و منحصرأً می‌باید روی انسانی از جنس دیگر متمرکز شود.

در جامعه سرمایه‌داری که در آن مالکیت خصوصی همه چیز است، عقیده‌ای بسط می‌یابد که هم چنین از احساس عشق، مالکیت می‌تواند به عمل درآید. معشوقه باید هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی برای پارتنر خود همواره حاضر باشد. اقلاً یکی از آنها می‌بایست همه آمال و اشتیاق را به گرما، شناسائی و درک در بیاورد (همه کارها را باید یک نفر انجام دهد، کار، حل مشکلات و غیره. م). این خواست اغلب به دراماهای مشهوری منتهی می‌شود که در آنها یکی از دو شریک زندگی ناچار خود را در معرض فشار بیش از حد قرار می‌دهد و دیگری خود را کاملاً تنها احساس می‌کند.

در سوسیالیسم تولید به طور جمعی سازمان‌دهی می‌شود و ثروت جامعه به طور دموکراتیک تقسیم می‌گردد. موتور محرکه تکامل نه منافع بلکه نیازهای انسان است. جامعه سوسیالیستی اساساً بر اساس علایق جمعی سازمان‌دهی می‌گردد، به همین جهت تأمین هم شاغلین و هم این طور بچه‌ها و پیران،

وظیفه مشترک اجتماعی است. یک هدف مهم سوسیالیستی، اجتماعی کردن کل وظیفه بازتولید است. حالا زن می‌تواند رها از بار کار خانگی و از نظر اقتصادی متساوی‌الحقوق با مرد، در روند کار شرکت کند. نقش اجتماعی تغییر کرده‌اش این را امکان‌پذیر می‌سازد که تصویر سنتی از دوندپایگی زن اعتبارش را از دست بدهد. برای اولین بار این شانس به وجود می‌آید که زنان و مردان متساوی‌الحقوق و آگاه باهم بتوانند زندگی کنند.

در سوسیالیسم مفاهیم کهنه بورژوازی اقتصاد مبنائی از خانواده زدوده می‌شود و بنابراین ستم بر زن هم از بین می‌رود. هنگامی که سوسیالیسم روابط انسانی را از اجبار باز تولید رها سازد، برای زنان و مردان امکان آن را پدید می‌آورد که از عشق تعریف تازه‌ای ارائه دهند. برعکس سرمایه‌داری، جامعه سوسیالیستی برای عشق هیچ مرز رسمی‌ای نمی‌گذارد. بلکه برعکس او چندگانگی عشق را گسترش می‌دهد. او فرض را بر این می‌گذارد که عشق نه به ضرورت طولانی مدت روی یک و همان شریک زندگی باید اسناد داده شود، نه روی یک انسان از جنس دیگر، نه که عشق با جنسیت باید تداعی شود. الکساندرا کولنتای این تفکرات را به شرح زیر بیان کرد:

«جامعه جدید کمونیستی در حال کار بر اصل رفاقت و همبستگی بر پا شده است. اما همبستگی چیست؟ این تنها به معنی آگاه بودن از مجموع علایق نیست، بلکه هم چنین به معنی باهمی روحی-روانی‌ای است که ما بین اعضای کار مشترک تولید می‌شود... اما همه این ادراکات همدردی متقابل-حساسیت، هم احساسی، درک-از یک سرچشمه مشترک نشأت می‌گیرد: استعداد دوست داشتن. دوست داشتن نه در یک مفهوم تنگ جنسیتی بلکه در مفهوم وسیع کلمه.»^{۱۹}

دولت کارگری روسیه اما از تحقق این ایده‌آل باز خیلی دور بود. کولنتای خیلی دقیق در مقاله خود اشکال جدید زندگی اشتراکی، پویائی درونی

کشمکش‌های در حین تحول انقلابی را شرح می‌دهد. در یک طرف می‌بایستی مردان یاد بگیرند که زنان، استقلال و آزادی جدیدشان را به رسمی بشناسند:

«او باید بفهمد، که برای زن به غیر از عشق یک دنیای ارزشمند دیگری هم وجود دارد، که رشته‌های طلائی قلبش نه فقط به خاطر تنها او به حرکت در می‌آیند بلکه رشته‌های بازهم بیشتری او را به طور درونی به زندگی اشتراکی پیوند می‌دهد.»^{۲۰}

در طرف دیگر زنان می‌باید باز هم بیشتر هوشیاری لازم را گسترش دهند تا از حقوق جدید اجتماعی خود به‌طور فعال استفاده نمایند. کولتای می‌نویسد که زن "به خود، به ارزش خود برای جمع باور ندارد، که او در مرد بازهم حمایت را و در عشق‌اش تائید هینت خود را می‌جوید."^{۲۱}

مرد و زن با هم در برابر وظایف سنگینی قرار دارند. یعنی عشق و خانواده را بدون مراجعه به مدل‌های تاریخی یا امتیازهای ایدئولوژیکی به طور جدیدی تکامل بدهند. تروتسکی در کتابش «مسائل زندگی روزمره»، روند انقلابی کردن جامعه روسی را شرح می‌دهد:

«ایجاد کردن برابری سیاسی بین زن و مرد در حکومت شوروی - این یک وظیفه بود، ساده‌ترین‌اش. یکسان نمودن کارگران زن و مرد در فابریک، در کار، در اتحادیه...، این وظیفه مشکلات زیادی فراهم می‌کند. اما ایجاد برابری واقعی بین مرد و زن در محدوده خانواده - یک وظیفه بی‌اندازه مشکل است که بزرگ‌ترین تلاش‌ها را در جهت انقلابی کردن کل زندگی ما مطالبه می‌کند.»^{۲۲}

بلشویک‌ها انبوهی از منابع مادی، نیروی انسانی، و هم چنین سیاسی را بسیج کرده‌اند تا در زندگی روزمره، مبارزه انقلابی را به پیش ببرند.

شوندل

سازمان زنان «شنوتدل» نقشی تعیین‌کننده در بسیج زنان برای انقلاب و اجرای اقداماتی جهت‌رهاسازی زن بازی کرد. در سپتامبر ۱۹۱۹ کمیته مرکزی بلشویک «کمیسیون برای تهیه و تبلیغ جهت زنان کارکن» را به «بخش زنان حزب» شنوتدل تحت هدایت اینسا آرماند تبدیل کرد. گروه‌های محلی شنوتدل توسط کمیته حزبی ویژه درست شدند و اداراتی با کارکنان داوطلب تشکیل شد که زیر نظر اعضای زن حزب کارشان به پیش برده می‌شد. آن‌ها به انجام وظایفی مکلف شدند تا فعالیت‌هایی را برای زنان سازمان‌نیافته در فابریک‌ها و دهکده‌ها به اجرا در آورند تا این زنان را در امور عمومی شرکت دهند.

لنین این کارزار را به طور تام و تمام مورد حمایت قرار داد. به مناسبت برگزاری انتخابات شوراهای مسکو در ابتدای سال ۱۹۲۰ او از زنان کشور درخواست کرد:

«زنان کارکن نباید فقط در برابر قانون بلکه هم چنین در زندگی، برابری حقوقی با مرد را کسب نمایند. در راستای این هدف ضروری است که زنان کارکن همواره در اداره کارهای عمومی و در اداره دولت قوی‌تر تاثیرگذاری کنند... هم‌چنین زنان کارکن بیشتری را برای شورا برگزینند، زنان کمونیست و زنان بدون تعلقات حزبی را... زنان کارکن بیشتری را در شورای مسکو! تمایل پرولتاریای مسکو را نشان دهند که همه چیز برای مبارزه تا رسیدن به هدف. برای مبارزه علیه نابرابری حقوقی قدیمی، علیه تحقیر بورژوازی قدیمی زن آماده عمل است و همه (کاری.م) برای این امر انجام می‌شود!

پرولتاریا نمی‌تواند خود را به طور قطعی رها سازد بدون این که برای رهائی کامل زن مبارزه کند.»^{۲۳}

اینسا آرماند جملات مهمی را برای کار شنوتدل نوشت که در اولین کنفرانس بین‌المللی زنان کمونیست که در جولای ۱۹۲۰ در مسکو آغاز شد، عرضه گردید. در آن (کنفرانس.م) آن‌ها کوشیدند زنانی را که عضو حزب نبودند جلب کنند، می‌خواستند با کمبود اعضای مونث شنوتدل برخورد کنند: در مجموع در سال ۱۹۲۰ زنان، ۴۵۲۹۷ یا ۷/۴ بلشویک‌ها بودند.

کنفرانسی از نمایندگان زنان کارگر و دهقان، اتحاد پایه‌ای سازمانی بود. کنفرانس از روی الگوی شورا کپی شده بود. انتخاباتی بین زنان کارگر و دهقان سازمان‌دهی گردید - یک نماینده برای هر ۵ زن کارگر یا هر ۲۵ زن دهقان. نمایندگان در دوره‌های آموزشی تحت هدایت حزب شرکت کردند تا بعد هدایت‌کننده محل‌های کار و خدمت تعاونی‌های متفاوت دولتی، حزبی و اتحادیه‌ای شوند. آن‌ها در سازمان‌دهی آشپزخانه‌های عمومی، بیمارستان‌ها، خانه‌های مادران، خانه‌های کودکان و مدارس شرکت کردند. گذشته از این آن‌ها هم چنین در دادگاه‌های خلق بخشاً به عنوان قاضی شرکت کردند. هم این‌طور آن‌ها زنان را برای حمایت از ارتش سرخ در جنگ داخلی بسیج نمودند. این فعالیت‌ها به عنوان نماینده به طور نمونه در زمان کوتاهی انجام گرفتند - معمولاً برای ۲ یا ۳ ماه. تعداد زنان شرکت‌کننده در آن‌ها خیلی زیاد بود. در نیمه دوم سال ۱۹۲۳ تعداد نمایندگان زن به ۵۸ هزار بالغ گردید.

یکی از مهم‌ترین وظایف شنوتدل آموزش خواندن و نوشتن به زنان بود. پائین بودن وضعیت آموزش عمومی به ویژه در مورد زنان فاحش بود. در سال ۱۹۰۸ تنها ۲۵/۳ درصد زنان شاغل در صنایع نساجی در مقابل ۷۲/۵ درصد مردان سواد خواندن و نوشتن داشتند. ۲۴ لنین در این باره می‌گوید:

«الغبا در خارج از سیاست قرار دارد، ابتدا باید به او آب ت را آموخت. بدون این نمی‌توان سیاستی داد؛ بدون این تنها شایعه، اراجیف، افسانه و پیشداوری وجود دارد اما بدون هیچ سیاستی.»^{۲۵}

گذشته از این، وضعیت ناچیز آموزشی برابرسازی اقتصادی را وارونه می‌کند. "تا زمانی که دوره‌های آموزش شغلی برای زنان به طور جدی انجام نگیرد" این را الکساندرا کولنتای در سال ۱۹۲۱ گفت، «اصل عالی مزد یکسان برای کار یکسان اعلام شده توسط جمهوری کارگری ما، حرفی بی‌معنی جلوه می‌کند»^{۲۶} کیفیت ناچیز شانس را برای یک محل کار مطمئن کم کرده است. مدارس سوادآموزی خود را محدود به آموزش خواندن و نوشتن نمی‌کنند بلکه مواد کمکی مهمی برای توسعه آموزش سیاسی، فرهنگی و عمومی هستند.

یکی از دست‌اندرکاران سوادآموزی زنان ناتاشا کروپسکایا بود. قبل از انقلاب او در دوره‌های شبانه به کارگران درس داده بود. رهبری شنوتدل نفوذش را در تمام زوایای زندگی روزمره زنان گسترش داد. مدیران بلشویک که مسئولیت‌ها و علایق خاص خودشان را دارا بودند، فعالیت‌های خود را به شنوتدل گره زدند، مانند لبدوآ (حمایت مادران)، کروپسکایا (آموزش) والیا نووا (روزنامه‌نگاری). این‌گونه جنبش زنان بلشویک، تحت کار شبکه‌ای شنوتدل بسط یافت. چون این کار تنها مسأله زنان نبود. مسایل اصلی دیگری را تحت پوشش قرار داد. نیکلای بوخارین از ناشرین مجله زنان کمونیستیکا (زن کمونیست) بود. در سال ۱۹۲۱ این مجله حدود ۳۰ هزار نسخه تیراژ داشت.

بهای ایزوله شدن

مارکس پیش‌فرض تحقق جامعه کمونیستی را توسعه نیروهای مولده موجود سرمایه‌داری می‌داند. قبل از هر چیز چیرگی بر کمبودهای مادی، یک جامعه بی‌طبقه بدون ستم را امکان‌پذیر می‌سازد. مارکس در ایدئولوژی آلمانی نوشت:

«...این تکامل نیروهای مولده... یک پیش شرط عملی مطلقاً ضروری است، زیرا بدون آن کمبود عمومیت می‌یابد، و با آن سروصدا و هم دعوا دوباره برای نیازمندی‌ها از سرگرفته می‌شود و همه کثافات قدیمی دوباره تولید می‌گردد...»^{۲۷}

بلشویک‌ها به این امر کاملاً آگاه بودند. هیچ کدام از رهبران انقلابی ۱۹۱۷ این نظر را نداشت که بتوانند در روسیه عقب‌مانده منفردشده یک جامعه سوسیالیستی را بنا نهند. برای‌شان روشن بود که فقط گسترش انقلاب در کشورهای خیلی صنعتی شده اروپا می‌تواند پایه‌های اساسی مادی را برای یک جامعه عادلانه مهیا سازد. تمام اروپا در پایان جنگ جهانی اول یک موج انقلابی را لمس می‌کرد. با وجود این به‌جای کمک پرولتاری اروپا، ارتش سرزمین‌های سرمایه‌داری آمدند تا انقلاب روسیه را در خون غرق کنند. این هر دو عامل، منفرد ساختن دولت کارگری روسیه و ضایعات انبوه جسمی و مادی طی جنگ داخلی، پایه‌های اساسی را که روی آن‌ها یک جامعه بی‌طبقه متساوی‌الحقوق می‌توانست تأسیس گردد، ویران ساخت.

اقتصاد روسیه به خاطر جنگ داخلی در هم شکسته بود، تولید صنعتی در سال ۱۹۲۰ در مقایسه با وضعیت سال ۱۹۱۴ بالغ بر ۱۸ درصد بود. طبقه کارگر که قلب جمهوری شوراهای بود به حدود ۴۳ درصد مقدار قبلی خود کاهش یافته بود.^{۲۸} کمیته مرکزی برای کار درباره ابعاد فقر گزارش داد:

«کارگران شهرها و بعضی از روستائیان سخت با گرسنگی در مبارزه‌اند. راه‌آهن به ندرت به جلو می‌خزد. خانه‌ها فرو می‌ریزند. شهرها انباشته از آشغال است. اپیدمی گسترش می‌یابد. مرگ چپ و راست می‌خروشد. صنعت ویران شده است.»^{۲۹}

این یک پس‌روی فاجعه‌آمیز برای زحمات شنوتدل و به طور کلی برای دستاوردهای انقلاب بود. چاره‌گری‌های واقعی همواره کمتر با طرح‌های بلند پروازانه برای انقلابی کردن انتظام اجتماعی مطابقت می‌کردند.

از یک سو، بیکاری با سرعت فزاینده به کوشش‌های هم‌سان‌سازی زن در امر تولید ضربه‌ای سخت می‌زند. مردان اغلب به خاطر کیفیت بالا در بازار کار کوچک‌شده تقدم داشتند. در مارس ۱۹۲۳ حدود ۸۰ درصد زنان صنایع نساجی پترزبورگ و مسکو بیکار بودند. وابستگی اقتصادی زنان به مردان دوباره بیشتر شد.

افزون بر آن این پیش آمد که دولت فاقد وسایل برای تأمین مالی تنظیمات عمومی از قبیل آشپزخانه‌ها، خانه‌های کودک، یا لباس‌شوئی‌ها بود. در مجموع چون دولت مجبور بود وظایف عمومی را کوچک‌تر کند، دوباره زن به زیر یوغ کار خانگی پس رانده شد. در ۱۹۲۵ فقط ۲۰ هزار کارگر در مسکو توسط نهارخوری‌های عمومی خدمات می‌گرفتند. در پترزبورگ ۵۰ هزار نفر و در بقیه کشور ۶۷ هزار نفر. تنها سه کودک از هر صد کودک در مراکز نگهداری جانی‌گیر می‌آوردند. مراقبت و پرورش کودکان دوباره امر خصوصی خانواده شد.

به خاطر شرایط اقتصادی، بعضی از قوانین مترقی انقلاب اکنون برای زنان ضرر به بار آوردند. عمل طلاق آزاد اکنون این معنی را می‌داد که زنان می‌بایستی به تنهایی پرورش کودک را متحمل شوند. جدائی این طور برای زنان به جهت ضرورت تلخ از ممنوعات گردید و نه آزادی شخصی، به خصوص این که بر عکس مردان اغلب جدائی از زنانشان را راغب بودند. این وضعیت موجب شد که حکومت در سال ۱۹۲۵ یک قانون جدید خانواده، قانونی با وظیفه پرداخت نفقه را مقرر کرد. امید می‌رفت که مردان چون طبق قانون جدید مجبور به پرداخت نفقه هستند، چنین سریع خانواده خود را ترک نکنند و بچه‌های ناخواسته کمتری را تولید نمایند. به این طریق در مواجهه با مسأله طلاق و برای حمایت از زنان، آگاهانه یک عقب‌گرد انجام گرفت.

خرابی وضعیت زن هم چنین خود را در افزایش فحشاء نشان داد که بعد از انقلاب تقریباً به طور کامل محو شده بود. مجدداً در پترزبورگ ۱۷۰۰۰ فاحشه و در مسکو ۱۰۰۰۰ فاحشه موجود بودند. با صعود یک طبقه دهقان ثروتمند (کولاک‌ها) دوباره به طور آهسته یک تصویر ارتجاعی از زن به داخل جامعه روسی خزید:

«این تیپ "جدید" زن بورژوازی از زنانگی منفعل دلربا نقش گرفت. ایده‌آل رجال سیاسی شوراها شد و هم بر تصورات کارگران تاثیر گذاشت، به نحوی که خیلی زود آن‌ها به این غرور رسیدند که "زنی داشته باشند" که فقط خانه‌داری کند و هر زمان برای رابطه جنسی در اختیار آنان باشد.»^{۳۰}

تکامل سیاسی در سال‌های اول بعد از انقلاب را منحصرأً به دو فاز می‌شود تقسیم کرد. در سه سال اول (زمان جنگ داخلی) اقدامات انقلابی برای تساوی حقوق زن به طور سریع انجام می‌گرفته است. تا جایی که وضعیت اقتصادی روسیه کم توسعه به طور واقعی اجازه داده بود، بلشویک‌ها این کار را انجام دادند. زیرا آن‌ها روی یک توسعه سریع انقلاب در اروپای غربی حساب می‌کردند و با آن تثبیت انقلاب‌شان را می‌دیدند.

سال‌های بعد از جنگ داخلی به خود یک فرجه عقب نشینی سیاسی را اجازه دادند، چون که حالا معلوم شد که انقلاب در کشورهای محاصره شده به هیچ وجه زمینه برای کپی شدن سریع نداشته و جنگ داخلی کشور را از بیخ و بن در مخاطره قرار داده بود. بدین طریق حکومت شوراها مجبور شد بسیاری از دستاوردهای انقلابی‌اش را باز پس ستاند.

۲. ۳. ضدانقلاب استالینیستی

بر فراز ویرانه‌ها و لاشه‌های جنگ داخلی باند بوروکراتیک اطراف استالین توانست به قدرت دولتی روسیه خود را بالا بکشد. او توانست رقبای

سیاسی‌اش را خاموش کند، چون که اساس دموکراسی کارگری، (یعنی. م) طبقه کارگر آگاه و شوراهای در جریان توسعه‌ها به دور رانده شده بودند. برای این طبقه مسلط جدید دیگر توسعه انقلاب در سایر کشورها و با آن ایجاد دوباره دموکراسی کارگری در روسیه دیگر مطرح نبود. در کنارش آن‌ها اقدام به تأسیس یک سیستم سرمایه‌داری کردند، سیستمی که بتواند با بقیه جهان سرمایه‌داری از نظر اقتصادی و نظامی به رقابت پردازد. استالین خودش به روشنی از انگیزه‌هایی که پشت سر سیاستش قرار داشت صحبت می‌کرد:

«ما پنجاه یا صد سال از مردم پیشرفته این جهان عقب هستیم. ما بایستی این را در ده سال جبران کنیم. یا ما می‌توانیم آن را به انجام برسانیم، یا دیگران ما را درهم می‌شکنند.»^{۳۱}

باهدف توانائی رقابت سرمایه‌دارانه، در راستای ترمیم خانواده سرمایه‌داری حرکت کردند. با پیروزی استالینسم ستم بر زن در همه سطوح اجتماعی دوباره به پیش برده شد.

در حرکت صنعتی‌شدن زنان دوباره به طور انبوه در روند کار به حساب آورده شدند، اگر چه ترجیحاً در شاخه‌هایی که در آن‌ها سخت‌ترین کار با ناچیزترین پیش شرط آموزشی وجود داشت مثل ساختن خیابان‌ها و راه‌آهن‌ها یا کار معدن. از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۰ تعداد زنان شاغل پنج برابر شد در حالی که اشتغال مردان تنها ۲/۵ برابر افزایش یافت. بوروکراسی شورائی کوشید که آن را به عنوان دستاوردهای بزرگ برای زنان به‌نمایاند. اما برعکس، یوغ زنان با اقدامات انجام شده در جهت تساوی حقوق بزرگ‌تر شد. با جهت‌گیری فزاینده از جانب صنایع سنگین، در تولید مواد مصرفی، آپارتمان‌سازی و خدمات دولتی؛ و بنابراین دقیقاً در چیزهایی که زندگی خانواده‌ها را راحت‌تر می‌سازد اهمال انجام گرفت. با آن زنان مغلوب ستم دوگانه سرمایه‌داری شدند: استثمار در صنایع دولتی و بار سنگین بازتولید در کار خانگی خصوصی.

رژیم استالینیستی هم‌زمان تصورات اخلاق ارتجاعی را تقویت کرد تا دوباره "خانواده مقدس" را ترمیم نماید. با آن نه تنها (خانواده. م) وظایفی چون پرورش کودک و کار خانگی را انجام می‌داد، وظایفی که دیگر دولت از زیر آن شانه خالی می‌کرد، بلکه هم چنین به عنوان محافظه کار، جامعه را حمایت می‌کرد. تروتسکی این دیدگاه را در کتابش انقلاب خیانت شده مشخص کرد:

«امروزه بدون تردید مبرم‌ترین محرک برای فرهنگ خانواده، نیاز بوروکراسی به یک سلسله مراتب مستحکم مراودات اجتماعی و به انتظام دادن به جوانان به عنوان چهل میلیون نقطه اتکای اقتدار و قدرت است.»^{۳۲}

در مجموع این که چگونه می‌بایستی خانواده دوباره رو به بالا کشانده می‌شد، هم چنین تصورات ارتجاعی درباره زندگی جنسی تبلیغ می‌شدند. در سال ۱۹۲۸ اولین وظیفه اجباری هم جنس‌گرایان برای روانشناسی به وجود آمد. در سال ۱۹۳۴ برای هم جنس‌گرایی تا پنج سال مجازات زندان تعیین شد. بوروکراسی شوروی عشق به هم جنس را به عنوان عمل ضدانقلابی اعلام کرد. کمیسر خلق روسیه در امور قضائی در یک سخنرانی چنین توضیح می‌دهد:

«مردمی از این نوع، چه کسانی هستند؟ کارگرند؟ مسلمان نه - آنها یا تفاله‌های جامعه‌اند یا باقی مانده‌های طبقه استثماگر. آنها می‌دانند که نمی‌توانند کاری انجام دهند، در نتیجه هم جنس‌گرایی را می‌آزمایند و به این طریق کاری در سوراخ‌های کوچک کثیف و مخفی گاه‌ها آغاز می‌گردد - این کار ضدانقلاب است.»^{۳۳}

یک کارزار ملی بر علیه روابط جنسی در حال تغییر و بر علیه طلاق در زندگی فراخوانده شد. اخلاق جنسی جدید شوروی روابط جنسی را با عقد

ازدواج مطالبه می‌کرد. مادری به ویژه در مرکز تبلیغات الگوی جدید زن قرار گرفت:

«زن بدون بچه ترحم ما را بر می‌انگیزد، زیرا او انجام وظیفه زندگی را به طور کامل نمی‌شناسد. به زنان شوروی ما، هم شهری‌های کاملاً معتبرآزادترین کشور جهان، رحمت مادری داده شده است.»^{۳۴}

در سال ۱۹۳۶ سقط جنین قانونی برداشته شد و فقط استثناهائی وجود داشت، اگر برای زندگی یا سلامت زن خطر موجود بود یا ترس از بیماری‌های ارثی وجود داشت. در همین زمان مخارج طلاق برای اولین بار، برای دومین بار ۱۵۰ و برای سومین طلاق ۳۰۰ روبل مقرر گردید.

در سال‌های دهه ۴۰ بوروکراسی باز بیشتر دست به حمله زد. پرورش مختلط پسران و دختران برداشته شد. دلیل آن را مدیر بخش مسکو آموزش ملی آ. اورلف در آگوست ۱۹۴۳ اعلام کرد:

«...پرورش - و برنامه تدریس برای پسران و دختران می‌تواند و باید متفاوت شکل داده شوند. تصمیم گرفته شد که در مدارس دخترانه بعضی از مهارت‌های فوق برنامه چون تعلیم و تربیت، کاردستی، اقتصاد خانه، بهداشت بدن و نگهداری کودک به اجرا درآید. در مدارس پسرانه باید آموزش حرفه‌ای بخشی از برنامه آموزشی شوند.»^{۳۵}

سیاست خانواده استالین با یک قانون در ۸ جولای ۱۹۴۴ به یک نقطه اوج نایل شد. جریمه سنگینی برای طلاق تعیین شد که پرداختش فقط از عهده ثروتمندان بر می‌آمد. قانون بین کودکان حاصل از ازدواج و کودکان خارج از ازدواج تفاوت قائل شد. کودکان خارج از ازدواج هیچ‌گونه حقی برای مخارج یا ارث‌بری از پدر نداشتند. جوایزی برای موالید تعیین شد تا زنان تشویق به بچه‌دار شدن گردند. در این باره دستوراتی در رابطه با مادران دارای

بچه‌های بیش از حد متوسط صادر گردید: "مدال مادری" برای مادران دارای ۵-۶ بچه، "مادر مفتخر" برای ۷-۹ بچه و "مادر قهرمان" برای زنانی که ۱۰ بچه به دنیا آوردند و پرورش دادند.

به نظر می‌آمد که دیگر "مساله زن" در روسیه استالینیستی موضوع خوبی برای تلاش‌های سیاسی و ایدئولوژیک نبود. لیست قطعنامه‌های حزبی و دستوراتی در رابطه با این موضوع از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۳۰ بیش از ۳۰۰ مورد بود، برای ۳۷ سال بعدی تماماً سه تاست!

انقلاب روسی اکتبر برای چندین سال تحت سخت‌ترین شرایط ممکن با پیشرفت غیرمنتظره شرایط اجتماعی آغاز کرده بود. این دوره زمانی به عنوان یک مثال درخشنده در تاریخ مبارزه برای رهایی زنان هست. تا به امروز دستاوردهای اولین دولت کارگری سوسیالیستی دست نیافته باقی مانده‌اند.

عقیم ماندن انقلاب بین‌المللی، او را به توقف کشاند و مجبور به یک عقب‌نشینی سیاسی کرد. اما قبل از هر چیز ضد انقلاب استالینیستی این عقب‌نشینی اجتماعی را در جهت محتوی و هدف سیاست خود انجام داد. استالینیسیم نتیجه منطقی انقلاب اکتبر یا اصولاً تداوم ساده سیاست لنین و بلشویک‌ها نبود، بلکه بر عکس آن بود.

در مجموع این گونه بود که زنان دوباره مجبور به برگشت به نقش سنتی زن خانه‌دار و مادر شده بودند. جامعه روسیه دوباره به مسلط و تحت سلطه، به استثمارشونده و استثمارگر تقسیم شده بود و با رقابت سرمایه‌دارانه هم تراز گردید. تروتسکی در سال ۱۹۳۶ در ملاحظات خود از روسیه استالینیستی نوشته بود: "بدین خاطر حالا تغییرات موفق پشت سر هم کوتاه مدت برای تنظیم خانواده در اتحاد جماهیر شوروی معرف هستی جامعه شوروی و تغییر قشر مسلط آن هستند."^{۳۶}

زنان در "سوسیالیسم واقعا موجود"

گسترش سرمایه‌داری دولتی اتحاد جماهیر شوروی بعد از جنگ جهانی دوم، این الگوی اجتماعی را در دولت‌های بلوک شرق سابق صادر کرد. اغلب استدلال می‌شود که به طور مثال وضعیت زنان در آلمان شرقی از آلمان غربی بهتر بود و به همین جهت با این سیستم به نوعی از جامعه سوسیالیستی دست‌یافته شد. آن روی این استدلال این است که سوسیالیسم نمی‌تواند زنان را آزاد سازد، زیرا آن‌ها در آلمان شرقی هم بازآسیب دیده بودند. بر مبنای دید ما هر دو استدلال غلط‌اند. مارکس تولید را در یک جامعه سوسیالیستی به ترتیب زیر مشخص کرد:

«در جامعه بورژوائی کار زننده تنها یک وسیله است که کار انبوه را بیشتر نماید. در جامعه کمونیستی کار انبوه تنها یک وسیله است تا به روند زندگی کارگران رشد دهد، غنی سازد و ارتقاء دهد.»^{۳۷}

در کشورهایی با سرمایه‌داری دولتی محرک اصلی تولید برآورد نیازهای تولید کنندگان نبود. نام *اتحاد جماهیر شوروی* خواه و ناخواه گمراه کننده است، چون که در این سرزمین‌ها هیچ شوراها کارگری‌ای وجود ندارد و کارگران بنابراین کترلی بر دستگاه حکومتی نداشته‌اند. رقابت نظامی و اقتصادی با غربی‌ها هدف‌های تولید را دیکته می‌کرد. به همین جهت در اتحاد جماهیر شوروی قمرهای مصنوعی خوبی تولید شدند و هم زمان کفش‌های بدی.

موقعیت اجتماعی پائین نیروهای مولده حجم بزرگی از کارانسانی را مهیا ساخت تا با آن بتوانند با غرب هم‌اوردی کنند. به همین جهت در آلمان شرقی ۹۱ درصد زنان شاغل بودند (در آلمان غربی حدود ۵۵ درصد). پیش از همه در سال‌های دهه ۷۰ متفاوت‌ترین اقدامات اجتماعی سیاسی جهت تسهیل وحدت بین خانواده و شغل تکمیل شد؛ از جمله این‌ها به طور مثال از تکمیل مهد کودک‌ها و کودکستان‌ها، به ویژه حمایت از مادران در حال تحصیل دانشگاهی، افزایش پول بچه (به ازای هر بچه که در خانواده زندگی

می‌کنند پولی به والدین داده می‌شود. م)، پرداختی برای سال اول زندگی کودک و غیره می‌توان نام برد.^{۳۸}

با وجود این در آلمان شرقی هیچ برابری اجتماعی واقعی به زنان با مردان داده نشده است. از کارکردهای رهبری، در محل کار، دولت و حزب گذشته از استثنای ناچیز، حضور زنان کاملاً محال بود. ۷۵ درصد زنان در مشاغل خاص زنان و تنها ۲۰ درصد در کارکردهای رهبری اقتصاد کار می‌کردند.^{۳۹} در آمدشان به طور متوسط تا حدود ۲۵ درصد پائین‌تر از مردان بود.^{۴۰} از این رو به خاطر بچه‌ها در اولین سال بعد از زایمان، زنان در خانه می‌مانند نه مردان.

کار خانگی مساله زنان بود و بنابر این بنابر تجهیزات بد (در مقایسه.م) با لوازم مدرن خانگی غرب شاق‌تر بود. ۳۷ درصد خانوارها در سال ۱۹۸۹ دارای یک ماشین لباس شویی کاملاً اتوماتیک بودند (در غرب ۹۷ درصد)، ۶۱ درصد دارای فریزر بودند (در غرب ۷۵ درصد)، ماشین ظرف‌شویی و چیزهائی مشابه آن برای یک خانواده کارگری در آلمان شرقی بسیار گران بود.^{۴۱} علاوه بر این، این امر در پیوند با در صف ایستادن‌ها برای مواد غذایی، سبب می‌شد که زنان در آلمان شرقی در یک روزکار ۲،۴ ساعت را صرف کارها و مراقبت‌های خانگی بنمایند، در حالی که در غرب متوسط برابر با ۲،۳ ساعت بود.^{۴۲}

استدلال ما این است که رهاسازی زنان در آلمان شرقی و دیگر سرزمین‌های بلوک شرق به عمل در نیامده بود، زیرا این رژیم‌ها اصلاً سوسیالیست نبودند. "کار انبوه" مجاز نبود "وسيله‌ای باشد تا روند زندگی کارگران را توسعه دهد، غنا بخشد، و ارتقا دهد"، بلکه انباشتی بود در جهت برآورده ساختن توانائی رقابت بین‌المللی.

انقلاب اکتبر آخرین مثال برای همگامی مبارزه برای برابری حقوق زنان با جنبش‌های انقلابی نیست. در تاریخ جدیدتر مبارزات بزرگ کارگری همواره نقاط عطفی از این نوع وجود دارد. با وجود این دستاوردهای انقلاب اکتبر تا به این زمان باز هم غیرقابل حصول مانده است، چون که یک انقلاب کاملاً سوسیالیستی جامعه حاصل نشد.

هم چنین در جنگ داخلی اسپانیا نطفه‌هایی از رهاسازی زنان وجود داشت. جورج اورول Gorge Orwell کسی که در دسامبر ۱۹۳۶ به بارسلون می‌آید، وضعیت شهر را شرح می‌دهد، که در آن کارگران در تابستان، اتحاد کودتاگران فاشیست را بیرون راندند و در نتیجه کنترل شهر را در اختیار گرفته‌اند:

«کسی که از آغاز در آن جا می‌بود، شاید در دسامبر یا ژانویه می‌پذیرفت که دوره انقلاب به پایانش نزدیک شده است. اگر کسی تازه از انگلیس می‌آمد در مسائل در بارسلون از نظرش قدری متعجب کننده و مقهور کننده بود. من برای اولین بار در شهری بودم که در آن طبقه کارگر در حکومت نشسته بود. عملاً کارگران هر ساختمان بزرگی را تصرف کرده بودند و به آن پرچم سرخ یا سرخ و سیاه آنارشیست‌ها را آویخته بودند. تقریباً هر کلیسایی را روئیده بودند و تصاویرش را آتش زده بودند. هر مغازه و هر کافه نوشته‌ای داشتند مبنی براین که آن‌ها اشتراکی بودن را می‌خواهند... فرمانبرداری، بلکه هم چنین اصطلاحات روزمره رسمی به طور موقت ناپدید شده بودند.»^{۴۳}

او وضعیت را این گونه خلاصه می‌کند:

«هستی‌های انسانی کوشیدند خود را چون هستی انسانی بپذیرانند و نه مثل یک چرخ کوچک در ماشین سرمایه‌داری.»^{۴۴}

این امر طبیعتاً به رابطه جنسیت‌ها به هم برخورد می‌کرد: در بارسلون انسان می‌توانست با یک کارت عضویت اتحادیه، در رستوران‌های اشتراکی به رایگان غذا بخورد چیزی که به ویژه بار کار زنان را کم کرد. همین طور زنان کارگر آگاهانه بر علیه فاشیسم جنگیده بودند و اغلب در میلشیاای انقلابی دقیقاً به وضعیتی مشابه مردان نایل شده بودند. *اینگرید اشتروبل Ingrid Strobel* در کتابش در باره زنان در مقاومت مسلحانه علیه فاشیسم درباره یک گروه میلشیاای **POUM** سوسیالیستی گزارش می‌دهد که در آن فرد اصلی "یک زن، میکا اشبهره **Mika Etchebehere** بود:

«مسأله‌ای که یک زن بر یک واحد نظامی فرمان می‌داد، در تمام محدوده کشور درباره‌اش صحبت می‌شد. نتایجی که از آن بیرون کشیده می‌شد متفاوت بود. بعضی از زنان بر این فرض بودند که او در این گروه در درست‌ترین مکان بوده است. یک روز دو دختر آمدند که می‌خواستند خود را به عنوان کماندو ثبت نام کنند. مونالیتا یکی از این دو تن توضیح داد چرا: "...من شنیده‌ام که در گروه شما، زنان میلشیاا حقوقی همانند مردان دارند، که آن‌ها نه ظرف می‌شویند و نه لباس. من به جبهه نیامده‌ام که با پارچه‌های نظافت در دست منفجر شوم، من به اندازه کافی دیگ‌ها را برای انقلاب ساییده‌ام!..."

اگر کسی جرات کند و وضعیت را به مسخره بگیرد، مردان میکا او را مجازات می‌کنند: آن‌ها دارای یک "رئیس زن" بودند که بیشتر از همه روسای جهان زهره [تخم] دارد.^{۲۵}

این دستاوردها اما آگاهانه توسط استالینیست‌ها پس گرفته شدند تا آن‌ها کنترل هرچه بیشتری از طریق ارتش به دست آورند. به نظر می‌آمد که حزب کمونیست دست‌افزاری برای سیاست خارجی مسکو بود. "اتحاد جماهیر شوروی" علاقه‌ای به یک انقلاب سوسیالیستی نداشت، زیرا نمی‌خواست

مناسبات خود را با کشورهای نظیر فرانسه تحت فشار قرار دهد. علاوه بر این یک انقلاب سوسیالیستی موفق در کشوری دیگر می‌توانست زیر سؤال بردن خود رژیم ستمگر استالینیستی روسیه را معنی دهد. بهای وظیفه اهداف سوسیالیستی بود، تحت ستم بودن بورژوازی زن را دوباره برقرار کنند. بدین گونه اورول در پادگان لنین متوجه می‌شود:

«بعضی از زنان باز هم در میلیس خدمت می‌کردند اما نه خیلی زیاد. در اولین نبردها آنها مستقلانه در کنار مردان مبارزه کرده بودند. هنگامی که یک انقلاب می‌درخشد، این یک مسأله طبیعی می‌تواند باشد. حالا اما نقطه نظرات کاملاً تغییر یافته بودند. زمانی که زنان تعلیم می‌دیدند، سربازان میلیس می‌باید خارج از مدرسه سوارکاری نگهداری می‌شدند، زیرا آنها به زنان می‌خندیدند و فکرشان را مختل می‌کردند. چند ماه قبل هیچ کس در این مسأله چیز مسخره‌ای نمی‌دید که یک زن با یک تفنگ رفت و آمد کند.»^{۲۶}

استالینیست‌ها توانستند در اسپانیا پیش ببرند و جنبش انقلابی را خفه کنند. سیاست "جبهه خلق" یا به بهتر بگوییم انقلاب "نصفه" طلوع نکرد. مابه‌ازای انقلابات ناتمام، ضدانقلاب است. انقلاب اسپانیا از دست رفت و فرانکو یک دیکتاتوری فاشیستی را برپا کرد. این ضد انقلاب همه دستاوردهای مبارزات رهایی بخش مردان و زنان اسپانیائی را به گور سپرد.

استالینیستی کردن احزاب کمونیستی همواره چنین تراژدی‌هایی را به دنبال داشت: این گونه بود با قیام‌های انقلابی در اروپا در پایان دومین جنگ جهانی، در اندونزی ۱۹۶۵، یا در ایران ۱۹۷۹. با فروپاشی بلوک شرق در ۱۹۸۹ اختناق استالینیسم بین‌المللی ضعیف گردیده است. این امر فرصت‌هایی را فراهم می‌آورد که سنت درست انقلابی مارکسیسم دوباره پذیرفته شود و در قیام‌های انقلابی آتی برای رهاسازی کامل طبقه کارگر و همین طور تساوی حقوق زن مبارزه گردد.

۴. ۳. اندونزی ۱۹۹۸

بعد از ۳۴ سال دیکتاتوری نظامی در سال ۱۹۹۸ سوهارتو رئیس دولت اندونزی از طریق یک انقلاب به زیاله‌دان تاریخ پرتاب شد. قیام میلیونی دانشجویان، کارگران و فقرای شهری کل نظم اجتماعی را به لرزه درآورد. زنان در سال ۱۹۹۷ چهل درصد کارگران صنعتی را تشکیل می‌دادند.^{۴۷} اغلب‌شان تحت شرایط بسیار بدی کار می‌کردند. فشار دستمزدها و تبعیض جنسی به طور روزمره برای بسیاری از زنان کارگر وجود داشت. یک کارگر زن از کارخانه نساجی چنین گزارش کرد:

«تبعیض سال‌ها بود که وجود داشت. یکی از مطالبات ما این است که تفاوت بین مزد مردان و زنان را از بین ببریم - در کارخانه‌ای که من کار می‌کنم، ما برای کارفرمایانی چون تریومف سینه‌بند تولید می‌کنیم. مزاحمت‌های جنسی در این جا یکی از مشکلات است. کارفرمایان مقرر کردند که ما در کارخانه انیفورم‌های بدن‌نما بپوشیم، به نحوی که آن‌ها بتوانند ببینند که ما سینه بند نزدیکیم. در پایان هر شیفت ما بازرسی بدنی می‌شویم. بسیاری از زنان کارگر مسلمان و نیروهای امنیتی و مدیریت مرد هستند.»^{۴۸}

در امواج اعتصاب که سقوط نظم قدیم را همراهی می‌کرد، این کارگران زن در رأس جنبش قرار داشتند. قدرت جمعی که آن‌ها طی مبارزه مشترک در محل کار به آن پی‌بردند، به آن‌ها اعتماد به نفس داد تا هم چنین بر علیه ستم ویژه بر خود گام بردارند. در یک مصاحبه با فعالان اتحادیه‌های مستقل جدید در رابطه با سؤال این که آیا زنان مبارزتر از مردان هستند؟ جواب داده شد: